

پنج پسر داری، یکی فدای پنج تن

روایت عاشقانه‌های مادر شهید «هادی چوپان» و فراق دوساله دیدارشان در گلزار شهدا

الهام مهدیزاده
e.mahdizadeh@shahraranews.ir

۴۰سال گذشته است از شبی که داغ جوان دیده است اما ثانیه‌به‌ثانیه آن شب را به خاطر دارد. وقتی آن شب را روایت می‌کند، اشک بر چین‌وچروک صورتش نقش می‌بندد. با داستانی لرزان و صدایی آرام می‌گوید: آن شب تا صبح خوابم نبرد. به دلم برات شده بود که اتفاقی افتاده است. چندانر تا داخل حیاط رفتم و برگشتم اما فایده نداشت. انگار هزار نفر می‌گفتند: «می‌خواهی بخوابی؟ آن‌هم الان که بچه‌ات توی خون خودش غلتیده؟» با خودم می‌گفتم: «چیزی نشده، کسی که چیزی نگفته و خبری از هادی نیآورده اما چرا من امشب این‌طوری هستم؟ شاید اتفاقی افتاده که این همه دلشوره دارم.» صبح که شد، از بسپنج مسجد جوادالانمه(ع) خیر آوردند که «هادی شهید شده است».

آرام داخل تابوت خوابیده بود. وقتی دیدمش، گفتم: «مادر جان، شهادتت مبارک!»

حیاط بزرگ خانه مادر بزرگ را نوه کوچک آب‌وجارو کرده و دم در منتظر ایستاده بود: «مادر بزرگ چندسالی است که رمق راه رفتن ندارد. این چند سال پوکی استخوان بیشتر آزارش می‌دهد و دیگر مثل قبل نمی‌تواند راه برود، فقط در حد اینکه داخل خانه چند قدمی بردارد.» با این صحبت‌ها وارد اتاق مادر شهید چوپان می‌شویم. دور تادور به دیوار، پشتی تکیه داده‌اند تا پا تکیه‌گاهی راحت، مهمان این خانه باشیم. مادر شهید، گیره روسری بزرگی را که به سر دارد، کمی جابه‌جا می‌کند و چادر رنگی‌اش را جلو می‌کشد: «خوش آمدی مادر جان! خوش آمدی عزیز دل!» با اشاره دوستی می‌خواهد که کنار او بنشینیم: «مادر جان! گوش هام سنگینه. صدات رو نمی‌شنوم. بیا نزدیک بشین.»

● یک دل سیر بچهام را ندیدم

مادر شهید هادی چوپان، روایت فرزند شهیدش را از شلوغی‌های دوران انقلاب شروع می‌کند: «هادی من بچه بود که انقلاب شد. ۱۳، ۱۴ سال بیشتر نداشت و مدرسه می‌رفت، اما در همین سن وسال با بچه‌های مسجد جوادالانمه(ع) محله مشهدقلی و توس، کار انقلابی می‌کرد. به هادی می‌گفتم «مادر جان! تو سنی نداری. این کارها را بگذار بزرگ‌ترها انجام دهند.» اما قبول نمی‌کرد. آن زمان با امام جماعت مسجد جوادالانمه(ع) و بچه هیئت‌های محله مشهدقلی و توس، دور هم جمع می‌شدند و با ماشین به میدان شهدا می‌رفتند تا در تظاهرات شرکت کنند. شب‌ها هم برای اینکه کارهایشان را هماهنگ کنند، جلسات هفتگی دعای کمیل و زیارت عاشورا بر گزار می‌کردند.» ادامه می‌دهد: چون خانه ما دوطبقه بود، هادی اغلب بچه‌های هیئت محله را به خانه می‌آورد. آن زمان خودمان طبقه پایین می‌نشستیم و طبقه بالا خالی بود. هادی دعای کمیل بچه‌های مسجد را طبقه بالا دایر می‌کرد و همان‌جا کارهای انقلابی خودشان را هماهنگ می‌کردند. اینجا(محدوده توس ۷۵ تا ۹۵) زمین کشاورزی بود و مثل الان، این همه خانه نبود. اول انقلاب اوضاع، خیلی خوب نبود و خیلی‌ها دست به غارت و دزدی می‌زدند.

اوضاع پاسگاه‌ها هم خوب نبود. هادی و بچه‌های محل تصمیم گرفتند خودشان سر هر کوچه پاسبانی بدهند تا کسی گندم‌ها و مال مردم را غارت نکند. گاهی به هادی می‌گفتم: «مادر جان! من نباید یک دل سیر تو را ببینم؟» می‌گفت: «من اگر کنارت باشم، چه کسی از محله دفاع کند؟ ما انقلاب کردیم که اوضاع خوب شود و اگر الان خودمان را کنار بکشیم، هر کسی ممکن است به زمین‌ها و مال مردم دست‌درازی کند.»

● از هادی دل بکن!

از انقلاب آن‌قدر نگذشته است که جنگ می‌شود و دوباره هادی را نمی‌شود در خانه دید. سال ۶۱ است و هادی تازه هفده‌سالش شده است. دوباره دوستان مسجدی و هم کلاسی‌ها دور هم جمع شده‌اند تا راهی جبهه‌های جنگ شوند. هادی چون سنش کم است، باید از پدر اجازه بگیرد: «شوهر خدایابیم‌رمزم این‌بار راضی به رفتن نبود. هرقدر هادی اصرار کرد، اجازه نداد. چندبار آمد پیش من و خواست تا پدرش را راضی کنم. به هادی گفتم: «این‌بار حرف پدرت را گوش کن.» اما او گوشش بد‌هکار این حرف‌ها نبود. به من می‌گفت: «مادر! پنج تا پسر داری. یکی از بچه‌های فدای پنج‌تن آل‌عبا اجازه بده بروم.» ولی مادر حتی اگر چند بچه داشته باشد، مگر می‌تواند دل از یکی بکند؟ هر گلی بویی دارد و هر بچه‌ای برای پدر و مادر، یک جور عزیز است.»

کهولت سن مادر شهید، توان پشت‌سرم هر حرف زدن را از او گرفته است. با اشاره دست از نوازش می‌خواهد که برایش آب بیاورد. بعد چند دقیقه استراحت و تازه کردن گلو، می‌رسد به روزی که فرزندش برای همیشه رفت: «تابستان بود و باید گندم‌هایی را که در زمین‌های کشاورزی کاشته بودیم، درو می‌کردیم. پدر هادی برای اینکه او را از رفتن منصرف کند، شرطی جلوی پایش گذاشت و گفت: «اگر همه گندم‌های زمین‌ها را درو کنی، اجازه می‌دهم به جبهه بروی.» زمین‌های زیر کشت گندم آن قدر زیاد بود که یک نفر به‌تنهایی نمی‌توانست کار دروشان را انجام دهد. باور نمی‌کردیم هادی بتواند در مدتی کوتاه تمام گندم‌های زمین‌ها را فقط به شوق رفتن به جبهه جمع کند. وقتی جمع کرد، خدایبام‌رمز شوهرم دوباره اجازه نداد. این‌بار هادی، امام جماعت محله را آورد تا پدرش را راضی کند. یک روز شوهر خدایبام‌رمز وقتی به خانه برگشت، رو به من گفت: «هادی‌ات هم رفت. دیگر از این بچه دل بکن!» گفتم یعنی چی؟ گفت امروز فرم اعزامش به جبهه را امضا کردم.»

● هادی می‌ره به جبهه، برمی‌گرده با جعبه

صدای مادر شهید لرزان‌تر از قبل می‌شود: «هادی قرار شد به‌عنوان امدادگر به جبهه برود، چند شب قبل از آنکه برود، عروسی پسرعمویش بود. آن شب هادی به خاطر گر فتنی رضا یتسی که از شوهر



شهید هادی چوپان
تولد: ۱۳۴۴
شهادت: ۶۱/۷/۱۱
محل شهادت: منطقه سومار
عملیات: مسلمان عقیل

خدایبام‌رمز گرفته بود، عجیب خوشحال بود. شعر عجیبی را می‌خواند. وسط مجلس بلندبلند با خنده و شادی می‌گفت: «هادی می‌ره به جبهه، برمی‌گرده با جعبه.» گفتم: این چه شعری است که می‌خوانی؟ گفت: «مگه بد می‌گم؟ پسرت به جبهه می‌ره و با جعبه تابوت برمی‌گرده.» به هادی گفتم: «با این حرف‌هایت، خون به دل‌م نکن.» دوباره همان حرف همیشه‌گی‌اش را تکرار کرد: «پنج تا پسر داری، یکی‌اش فدای پنج‌تن.» شب اعزام، تنها شبی بود که چند ساعت کنار من بود. آن شب بالاخره یک دل سیر هادی را دیدم. فردای آن شب، صبح زود رفتیم آب‌کوه تا آنجا هادی را با دسته‌های دیگر راهی جبهه کنیم. هادی یک لباس قرمز



قرمز را تنش کرد. بعد از آنکه لباسش را پوشید، با دست خداحافظی کرد. آن روز به دخترم گفتم: «دیدی هادی‌ام رفت؟ دیگر نمی‌بینمش. این لباس قرمزی که تنش کرده بود، یعنی رنگ قرمز خون و شهادت.» دخترم آن روز به من گفت: «مادر! تو از بس هادی را دوست داری، این‌طور فکر می‌کنی. اما چند ماه نگذشت که حدسم برای شهادت هادی، درست درآمد.»

روایت شب شهادت و مادری که ۴۰سال از داغ جوانش گذشته است اما اشک دیده‌اش هنوز برای آن شب جاری است، از این قرار است: «آن شب تا صبح خوابم نبرد. به دلم برات شده بود که اتفاقی افتاده است. چندانر تا داخل حیاط رفتم و برگشتم اما فایده نداشت. انگار هزار نفر می‌گفتند: «می‌خواهی بخوابی، آن‌هم الان که بچه‌ات توی خون خودش غلتیده؟» با خودم می‌گفتم: «چیزی نشده، کسی که چیزی نگفته و خبری از هادی نیآورده اما چرا من امشب این‌طوری هستم؟ شاید اتفاقی افتاده که این همه دلشوره دارم.»

به تسبیح سبزرنگ زیر روسری‌اش اشاره می‌کند و می‌گوید: آن شب وضو گرفتم و نماز شب خواندم و تا صبح با همین تسبیح، ذکر گفتم تا قلمم آرام شود. آفتاب صبح که زد، در خانه‌مان را کوبیدند. بلند گفتم: «از هادی خبر آوردند.» رفتم دم در و دیدم از مسجد محله آمده‌اند. هنوز حرف نزده بودند، گفتم: «از هادی خبر آورده‌اید؟» سکوت کردند. به آن‌ها گفتم: «من میشب خودم فهمیدم که هادی من شهید شده است.»

● پسر، شهادتت مبارک!

اشک‌ها روی چین‌وچروک صورتش جاری می‌شود و با گوشه روسری آن‌ها را پاک می‌کند تا ماجرای آخرین دیدار با فرزند شهیدش را روایت کند: «به ما گفتند پیکر شهدا را به بیمارستان قائم(عج) برده‌اند. با امام جماعت محله راهی بیمارستان قائم(عج) شدیم. وارد بیمارستان که شدیم، چند تابوت از شهدا گذاشته بودند. قبل از آنکه سر تابوت هادی برسم، همان شعر قبل رفتنش یادم افتاد: «هادی می‌ره به جبهه، برمی‌گرده با جعبه.» هادی با همان جعبه‌ای که خودش گفته بود، برگشت. پارچه سفیدی را که رویش انداخته بودند، کنار زدم. انگار خوابیده بود. صورتش عجیب سفید بود. آرام به صورتش دست کشیدم و گفتم: «تو به همان جایی رفتی که از همان اول آرزویش را داشتی. ماما جان، شهادتت مبارک! سلام مادرت را به حضرت زهرا(س) برسان!»

● دلتنگ در آغوش گرفتن مزار فرزند

مادر شهید چوپان دستی به زانوهایش می‌کشد و می‌گوید: همیشه سر مزار هادی می‌رفتم. اما دو سالی است که به‌خاطر زانودرد و پادرد نتوانسته‌ام به مزار هادی بروم. از همین‌جا و با همین تسبیح برای هادی و شوهرم نماز می‌خوانم و برایش صلوات می‌فرستم. چه‌کار کنم مادر جان؟ آدم که پیر شد، تاب‌وتوان راه رفتن ندارد، حتی اگر دلش بخوهد و دلتنگ باشد. برای این دلتنگی از خداوند عالم می‌خواهم که به من صبر بدهد.

روزنامه شهرامید
وزندگی

۲شنبه
۱۶ تیر ۱۳۹۹
شماره ۳۴۴

شاهرانews.ir

جامعه

زدان خانه هاشم

از انتظام خراسان در این روزها نوشته‌اند که دزدی کم می‌شود و فوج خلع را که به مستحفظی شهر مشهد گذاشته‌اند کمال محارست را می‌نمایند. از جمله در ۲۹ربیع‌الثانی هاشم‌نام سربان نواب حسام‌السلطنه در پایین‌خیابان منزل داشته پیش از اذان صبح از منزل خود به حمام می‌رفته است. سربازان قراول او را نگاه می‌دارند که پیش از صبح چرا از خانه بیرون آمده. بعد یکی از سربازها او را شناخته مرخص کرده به حمام رفته است. وقت طلوع آفتاب از حمام مراجعت کرده به خانه خود آمده. دیده بود آنچه در منزل داشته برده‌اند، گریبان سربازها را گرفته و آن‌ها هم مهلت خواسته‌اند که تا شام اسباب‌او را پیدا نمایند. آدمی از هاشم‌نام با سربازها بنای خانه‌جوئی همسایه‌ها را می‌گذارند. بالاخره تا بعدازظهر مال هاشم‌نام به عینه‌ها با مبالغ کلی مال مردم دیگر که پیش‌تر دزدیده شده بود پیدا می‌شود از خانه دو نفر بیرهن یوه که در همسایگی هاشم‌نام منزل بسته شده بود که نه می‌توانسته غذا بخورد و نه قادر به حرف زدن بوده است. روز نهم فوت شده و مشهور بوده است که به بدزبانی موصوف بوده و مردم را لسانا آذیت و آزار می‌رسانده است. درمیان افواج ساخلوی خراسان در هر فوجی دزد و هرزه که سراغ داشته‌اند سرنشین و سرهنگان به نواب حسام‌السلطنه معرض نموده و حبس کرده‌اند و حال جمیع افواج کمال نظم را دارند. عالیجاه عباسقلی‌خان سرتیپ فوج دهم خوی با فوج در چهارم شهر جمادی‌الاول از شهر مقدس، مرخص و روانه دارالخلافه شده‌اند. بر حسب امر اولیای دولت علیه می‌بایست یک فوج سرباز جدید از نیشابور گرفته شود و محمودخان کرکری سرهنگ فوج مزبور مأمور بود از قراری که نوشته‌اند اکثری از آن فوج را گرفته و در کارند که این روزها باید تمام کرده باشند.

روزنامه وقایع اتفاقیه - شماره ۲۴/ جمادی‌الاول ۱۲۶۷

روزگار سخت دولت و مردم

.... جدی به‌نظر می‌رسد و شاه‌بیت سیاست‌های کلان اقتصادی در مدت باقی‌مانده، با محوریت بانک مرکزی در مهار نرخ تورم و احیای رشد اقتصادی از مسیرهای غیرنفتی خواهد بود. با این حال تصور اینکه می‌توان گشایش اقتصادی ایران را با رویکرد عدم گشایش جدی در سطح روابط خارجی آسان و ممکن کرد، تصور درستی نیست و اقتصاد ایران برای ادامه حیات خود نیازمند استراتژی روشن در روابط خارجی از یک‌سو و پرهیز از خطای سیاست‌گذاری در اقتصاد است. تلاش روحانی‌این است که سطح اختلاف‌نظر‌های سیاسی داخلی را به‌حداقل برساند و با بهبود برخی شاخص‌های کلیدی اقتصادی، راه را برای دولت بعدی هموارتر سازد تا در موضعی به‌نسبت مستحکم‌تر بتواند در عرصه سیاست خارجی حاضر شود، اما چالش اصلی این روزهای اقتصاد ایران غلبه احساسات سیاسی بر عقلانیت اقتصادی و فقدان اجماع و انسجام ملی است و به‌هر میزان که سطح اعتماد مردم به عبور اقتصاد از بحران‌ها کاهش یابد، دولت آینده کاری سخت با چشم‌اندازی مبهم در پیش خواهد داشت.

مخاطبان ارجمندروزنامه شهرآراضمن‌سیاس‌وقدرانی‌از همکاری‌شما**«باشگاه مخاطبان»**،ودرراستی‌ارح‌نهادن به‌جایگاه‌شما**عزیزان‌در**رسانه‌خودتان،به‌اطلاع‌می‌رساند به‌تازگی لینکی‌با‌عنوان **«شهروند خبرنگار»** در‌سایت **«شهرآرآنلاین»**،راه‌اندازی‌شده‌است‌تا‌مشکلات،انتقاده‌ا،پیشنهادهاو‌دیدگاه‌های‌شماردعرصه‌وسیع‌تری‌دیده‌شود و‌با‌پیگیری‌های‌بعدی‌خبرنگاران‌روزنامه‌به‌نتیجه‌برسد. به‌همین‌منظور‌از‌شما‌همراهان‌همیشگی‌می‌خواهیم‌با ارسال‌تصاویر‌و‌تبت‌دیدگاه‌های‌خود‌ما‌رایاری‌کنید.جدا ازاینکه‌تصاویر‌و‌پیام‌های‌ارسالی‌شما‌به‌نام‌خودتان‌در **سایت‌نشریه،آنال‌باشگاه‌مخاطبان‌و‌صفحه‌جامعه‌روزنامه**منتشر‌خواهد‌شد،پایان‌هرماه‌به‌نفران‌عزیزانی‌که**به‌بهترین‌عکس‌های‌پیام‌ها**راارسال‌کرده‌باشند،شش‌ماه‌اشتراک‌رایگان‌شهرآراهدیه‌می‌شود.

منشور حقوق و مسئولیت‌های شهرفشینی شهر مشهد(۱۶) فصل پنجم: حق بر اقتصاد

۴-۵- بر خردداری و بهره‌مندی

۴۷- انتقاد قرار داد‌ها و پیمان‌های بخش عمومی و دولتی با بخش خصوصی و اعطای هر نوع مجوز در حوزه اقتصادی به شهر نشینان باید با رعایت قوانین و مقررات مربوطه و رقابت منصفانه در دستیابی به فرصت‌ها و امکانات انجام شود.

۴۸- حق شهر نشینان است که از امنیت سرمایه‌گذاری و فضای قانونمند،

شفاف، رقابتی و منصفانه برای انجام انواع فعالیت‌های اقتصادی برخوردار باشند.

برای مطالعه منشور کامل حقوق و مسئولیت‌های شهرفشینی شهر مشهد کد رهبر را اسکن کنید



روزگار



به روایت منشور

به روایت آمار

سامانه ۴۰۳

سامانه پاسخ‌گوی سوالات کرونایی مردم است.

۳۱۳۶ نفر

تعداد بیماران کرونایی کشور که در وضعیت وخیم هستند.

شماره ۱۹۰

برای گزارش رعایت نشدن دستورالعمل‌های بهداشتی است.

۸۵ درصد

انتقال کرونا با استفاده از ماسک ۸۵درصد کاهش می‌یابد.

۱۵ دقیقه

بیش از ۱۵دقیقه حضور در یک مکان در بسته، همچون مراسم عروسی حتی با ماسک، شانس ابتلا را خیلی افزایش می‌دهد.

۶ ماه مصونیت

۳ماه بعد از بهبودی از کرونا، میزان آنتی‌بادی IgG بهبودیافتگان کاهش پیدا می‌کند و بعد از شش ماه دوباره از بین رفته، ایمنی بدن در برابر کرونا قطع می‌شود.

۱۱,۲۹۸,۰۰۰ نفر

در دنیا به کرونا مبتلا شده‌اند و ۵۳هزار نفر فوت کرده‌اند.

۲۳۷,۸۷۸ نفر

مجموع بیماران کووید۱۹ در کشور

حوزه	نام مرکز	آدرس	شماره تلفن
مشهد ۱	شهرک لشکر	فلاحی-۳۰ بولوار فاطمیه	۳۵۲۱۷۴۹۷
	آب‌وبرق	نبش ویلاي ۱۳	۳۸۶۷۷۴۰۶
	حاجی‌اربابی	توس۶۸	۳۶۶۷۰۰۱۶
مشهد ۲	وحدت	بولوار امت-دور میدان میرزا کوچک‌خان جنب نانوائی مجلسی	۳۲۱۷۱۱۱۴
	خواجه‌ربیع	بابانظر۴۲-چهارراه سوم سمت راست	۳۲۵۹۶۵۳۱
	خواجه‌ربیع	خ خواجه ربیع۲۵، رضوان ۱۴، (یوسف‌زاده۲۷)	۳۷۴۱۵۷۰۲
ثامن مشهد	امام علی(ع)	انتهای آخوند خراسانی۲۴	۳۸۵۲۹۸۰۶
مشهد ۵	سیدی	نبش صباي غربی۱۱	۳۳۸۰۰۱۶۲
	ساختمان	شهرک شهید رجایی-پورسینای۹	۳۳۷۲۴۳۶۳